



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۹/۱۴

عبدالقیوم میرزاده

کتاب

زنان

و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی

نویسنده

عبدالقیوم میرزاده

پیوسته به گذشته (قسمت چهارم)

با توضیحات بالا که تا به اینجا سخن گفتیم مشخص گردید عوامل محرومیت زن در جوامع بشری و منجمله کشور ما بحثی است بسیار پیچیده و هر گوشه آن بافت های بسیار عمیق در سنت ها، باور ها و فرهنگ بسیار زمخت مرد سالارکشور ما داشته و مستلزم دقت ژرف نگرانه برابعد و زوایای بسیار ذوجوانب و پیچیده این پدیده بسیار اهم جامعه ما در پیوند با انکشافات بین المللی در قبال نقش زنان در پرتو علم جامعه شناسی و انسان شناسی میباشد که تصمیم دارم مهمترین عناصر و بارز ترین و اساسی ترین دلایل و عوامل عقب نگهداشتنی زنان جامعه ما را در چند عنوان زیرین به کنکاش بگیرم.

:

- حاکمیت فرهنگ مرد سالار در جامعه
- موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح خانواده و اجتماع
- وابستگی اقتصادی زن به مرد و مسئله مشارکت

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

- نقش عقب‌نگهدارنده متولیان دینی و آموزه‌های نادرست دینی در برابر زن
- ضعف قوانین و سیستم قانونگذاری جامعه
- ضعف جامعه مدنی و نبود سازمانهای با اعتبار و مقتدر دفاع از حقوق زن در کشور
- منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصایب اجتماعی علیه خودش
- نقش منفی محافظه‌کارانه خود زنان برای جلوگیری از دستیابی به حقوق و آزادی زن از قید اسارت
- بیسوادی و ناآگاهی زنان از امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی
- سوء استفاده نمادین و سمبولیک از نماینده‌گان زنان در سطوح مختلف اداره و رهبری

عدم توازن فیزیکی مرد و زن در جامعه ما که در اثر دورنگهداری زن در مشارکت برابر تمام امور جامعه طی هزاران سال محرومیت بالایش تحمیل گردیده است و اکنون مرد با استفاده سوء از توانایی جسمی و قدرت فیزیکی خویش برای نان آوری خانواده و محرومیت زن از مشارکت در این نان آوری هم در کانون خانواده و هم در اجتماع کلان از جمله عواملی اند که نسل به نسل به عنوان قانون زنده گی اجتماعی بالای زن تحمیل، تثبیت و تسجیل گردیده است. عده از دانشمندان علوم بیولوژی و انسان شناسی عدم توازن فیزیکی یا پایین بودن درجه توانمندی زن را در ساختمان بدن، استخوان بندی و قدرت فیزیکی ماهیچه‌ها بدون در نظر داشت اشکال و نحوه زیستی زنان در طی هزاران سال زیر سلطه جامعه مرد سالار به توضیح میگیرند و آنرا یک امر طبیعی، خدا داد و جنسیتی تلقی کرده و اینکه زنان زمانی از هیكل های برجسته و تنومند با عضلات قوی برخوردار بودند و در آن زمان اداره جوامع اشتراکی شانرا بدست داشتند و چون خدا پرستش میشدند فراموش و یا چشم پوشی میکنند. در حالیکه فیزیونومی امروزی زنان محصول زنده گی کنیز منشانه و ساختار فرهنگی جامعه و عوامل زیستی آنها طی قرون متمادی میباشد. البته ما از این انکار نمیکنیم که ساختمان فیزیکی زن برای بارداری و تولید نسل همچنان مسایل تولید اسپرم در مردان و تخمه در زنان تفاوت هایی دارند که همه نه بخاطر برتری یکی بر دیگری بلکه برای تنظیم شیوه های مؤثر تولید مثل در نتیجه میلیون ها سال رشد و انکشاف حیات در روی زمین چنین انکشاف کرده است نه بخاطر برتر و یا کمتر نشان دادن این و آن موجود. اینکه امروز تفاوت های بیولوژیک در اسکلت، ماهیچه ها، پوست بدن، مو و سایر اعضای بدن زنان و مردان بمیان آمده امر طبیعی نه بلکه در اثر اشکال استفاده زن از اعضای بدنش در طول هزاران سال اخیر در زیر بار فرهنگ حاکم و شرایط زیستی به شکل امروزی آن انکشاف کرده است. اگر زن دو باره بطور مساویانه با مردان در کلیه امور حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اداره مشارکت کامل داشته باشد طی چند نسل آینده شما خواهید دید که اشکال اسکلت بندی، ماهیچه ها و سایر اجزای متشکله بدن زن در تحت شرایط زنده گی و محیطی جدیدش متغیر میگردد. چنانچه همین اکنون در جوامع که زنان مشارکت بیشتر در امور جامعه داشته اند تفاوت های مشهود با زانی جوامع که زنان در امور جامعه مشارکت کامل ندارند وجود دارد. برای معلومات بیشتر در باره تفاوت های بیولوژیک زنان و مردان مراجعه شود به کتاب تفاوت های بیولوژیک زن و مرد (بدن، روان و هوش) نوشته سید غلام حسین حسینی، کتاب فیزیولوژی بدن انسان نوشته آرتور گایتون، کتاب تفاوت های فردی اثر سکلتون ترجمه یوسف کریمی و فرهاد جمهری، کتاب فیزیولوژی انسان اثر دانیل مک لوگین ترجمه عباسعلی گائینی، کتاب فیزیولوژی انسانی اثر گریس هایمر - ویدمن ترجمه فرخ شادان و ابولحسن حکیمیان، کتاب تفاوت های که مردان و زنان دارند نوشته جان گری با ترجمه علی رضا همتی و سایر آثار طبیبان و روانشناسان شهیر جهان. برای معلومات بیشتر خوانندگان این سطور لازم میبندارم در این جا به اختصار ترجمه رو نوشتی از مقاله «جنسیت روی مغز Sex on the brain» نوشته کوین میشل (Kevin Mitchell) ایرلندی پروفیسور

و متخصص مغز و اعصاب در مؤسسه ژنیتیک انستیتوت علوم اعصاب دوبلین را مبنی بر اینکه مغز زن و مرد از هم متفاوت اند یا خیر منتشره و بیسایت (AEON) را بیآورم:

« واقعیت این است که تفاوت‌های جنسیتی وجود دارند. مردان و زنان، پسران و دختران، واقعاً به طرز متفاوتی با هم رفتار می‌کنند. مسئله - و مشکل - این است که درباره‌ی منشأ این تفاوت‌ها اختلاف نظر داریم. آیا این تفاوت‌ها به نحو ژنتیکی تعیین می‌شوند؟ یا این تفاوت‌های مشاهده‌شده‌ی رفتاری معلول فرهنگ است؟ پاسخ در هر دو مورد مثبت است؛ اما متأسفانه، تبیین‌های زیست‌شناختی و فرهنگی اغلب آن‌چنان با هم متناقض تلقی می‌شود که تشخیص حد وسط مورد توافق را دشوار می‌کند. در عوض، بحث درباره‌ی منشأ تفاوت‌های جنسیتی معمولاً به مواضع افراطی متقابل دست‌مبندی می‌شود، با استدلال‌های سست و کاذبی که علم می‌شود و توسط هر دسته‌ای بی‌اعتبار می‌شود، در حالی که القاب «نوروسکسیسم» یا قائل به تفاوت‌های جنسی مادرزادی در مغز، و «منکر تفاوت جنسیتی» به آن سوی شکاف مرزی بپوشانند.

اکنون این بحث فوق‌العاده مناقشه‌انگیز است، و مدافعان طبیعت (سرشت، فطرت و ارث) یا تربیت (تغذیه، پرورش و عوامل محیطی) هر یک ادعا می‌کنند که یافته‌های اخیر مغزشناسی موضع آن‌ها را ثابت می‌کند. نتایجی که از مطالعات تصویربرداری عصبی حاصل می‌شود «آخرین برهان» بر این ادعا به شمار می‌رود که مغز زنان و مردان واقعاً از حیث مادرزادی (فطری) متفاوت است، و این تفاوت‌ها تبیین‌کننده‌ی تفاوت‌های رفتاری آن‌هاست. با وجود این، همین نتایج به عنوان نمونه‌ای از شواهدی معرفی می‌شود دال بر این که در واقع چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد، و هیچ تفاوت مشهودی میان جنس‌ها مادرزادی نیست بلکه ناشی از بزرگ شدن در محیطی جنسیتی‌شده است. به هر حال، بر مبنای تفسیر مطلوب از شواهد، نتایج ضمنی مهمی برای سیاست اجتماعی گرفته می‌شود.

جینا ریپن، دانشمند عصب‌شناس انگلیسی در کتاب اخیرش، مغز جنسیتی‌شده (۲۰۱۹) «افسانه» ی تفاوت‌های زیست‌شناختی مادرزادی را رد می‌کند و در عوض ادعا می‌کند که تفاوت‌های مغزی و رفتاری از نیروهای فرهنگی نشئت می‌گیرد. او شواهد قاطعی ارائه می‌دهد مبنی بر آن‌که محرک بیشتر تحقیقات تاریخی در این حوزه دستور کاری بوده است که به طور صریح یا ضمنی موافق تبعیض جنسی بوده است (و، در بعضی موارد، هنوز هم هست)، و نیتش یافتن برهان علمی برای پایین‌تر بودن مرتبه‌ی زنان بوده است. هر دو طرف، در نهایت، برای دفاع از مواضعی کوتاه‌فکرانه استدلال می‌کنند. برای مثال، پیترسون می‌گوید که شکاف دستمزدی را می‌توان چنین تبیین کرد که زنان، به طور میانگین، نمرات بالاتری در اظهار موافقت و زود راضی شدن دارند: به ادعای او اگر زنان چنان تربیت شوند که کمتر موافقت کنند، موفقیت مالی آن‌ها در محیط کار بیشتر خواهد شد. در این میان، استیون پینکر، دانشمند شناخت‌شناس کانادایی، اخیراً با انتشار مقاله‌ای در نیویورک تایمز به این موضوع پرداخت که چرا زنان بیشتر از سهم‌شان در کارخانه مشارکت می‌کنند؛ بسیاری از او انتقاد کردند که یکی از علل احتمالی یعنی تفاوت‌های جنسیتی زیست‌شناختی را نادیده گرفته است. حتی اگر او نکته‌ی مهمی گفته باشد، بی‌اعتنایی ظاهری او به هنجارهای محکم مردسالارانه مانع از این شد که کسی در رسانه‌های اجتماعی با او همدلی کند.

مایکل رایپریت، روان‌شناس آمریکایی، نیز در نیویورک تایمز گفته است که «خشونت از آن‌چه پسران درباره‌ی معنای مردانگی می‌آموزند سرچشمه می‌گیرد» - و نه از تمایلات مادرزادی به تهاجم جسمانی. این امر بر خلاف شواهدی علمی که نشان می‌دهد تفاوت‌های جنسیتی در تهاجم جسمانی در تمام جوامع انسانی عمومیت دارد، منطق تکاملی استواری دارد، که در بیشتر انواع دیگر پستانداران آشکار است، و سازوکارهای زیست‌شناختی مشخصی دارد.

بخش عمده‌ای از مباحثه‌ی فرهنگی پیرامون تفاوت‌های جنسیتی، به زبانی که اغلب به ویلیام جیمز فیلسوف آمریکایی نسبت داده می‌شود، از آنجا ناشی می‌شود که مردم صرفاً «پیش‌دآوری‌هایشان را پس و پیش می‌کنند» به طوری که به شواهد تأییدکننده‌ی موضع خودشان حق بدهند، حال آن‌که یافته‌های مخالف را در معرض شک و شبهه‌های بی‌امان خود قرار می‌دهند. برای مثال، ریپن به‌درستی از بررسی تصویربرداری عصبی کم‌ارزش ابتدایی انتقاد می‌کند، بررسی‌ای که ادعایش آن بود که تفاوت‌های مغزی‌ای را یافته‌اند که منشأ زیست‌شناختی دارند و تفاوت‌های جنسیتی مشهود در رفتار را کاملاً توجیه می‌کنند. با این همه، او بسیار کمتر منتقد آثار همان‌قدر سست و غیرقابل‌اعتمادی است که مدعی‌اند انعطاف‌پذیری مغز می‌تواند تفاوت‌هایی در ساختار کلان مغزی ایجاد کند، که ممکن است تفاوت‌های رفتاری را توجیه کند.

البته، همه‌ی ما انسان‌ایم: همه در معرض این نوع گرایش و با شدت طرفدار تأیید نظر خود هستیم. دست‌کم موضع پژوهشگر درباره‌ی مسئله‌ی اساسی منشأ تفاوت‌های جنسیتی معمولاً روشن می‌شود. این تفاوت‌های ژرف اما معمولاً ناگفته در ابتدای موضع‌گیری‌ها سبب می‌شود که دانشمندان و صاحب‌نظران تصور کنند که درباره‌ی موضوع واحدی سخن می‌گویند، در حالی که در واقع درباره‌ی چیزهای متفاوتی سخن می‌گویند، و عامه مردم نیز چیز بیشتری نمی‌فهمند. حتی ممکن است که آن‌ها به جایی برسند که داده‌های یکسانی را به شیوه‌های

کاملاً متضادی تفسیر کنند - که این مسئله را مطرح می‌کند که بنیاد متیقن علمی عملاً کجاست. این امر در تفسیر نتایج مطالعات تصویربرداری عصبی بیش از هر جای دیگری مشهود است. در سال ۲۰۱۵ در تحقیقی که به فرضیه «مغز موزائیک (تلفیقی)» انجامید، دُفته یوئل، روان‌شناس، و همکارانش در دانشگاه تل‌آویو اسکن‌های مغز بیش از ۱۴۰۰ نفر را بررسی کردند، و به دنبال ناحیه‌هایی از مغز گشتند که در آنجا تفاوتی در حجم، که به لحاظ آماری معنادار باشد، میان زن و مرد وجود دارد. آن‌ها ده ناحیه را یافتند که چنین تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد، بعضی از این نواحی در مغز مردان بزرگتر بود و بعضی دیگر در مغز زنان. بر حسب ظاهر، به نظر می‌رسید که یافته‌های آن‌ها این تصور را تأیید می‌کند که مغز زن و مرد از نظر ساختاری متمایز است. با این همه، بررسی دقیق‌تر نشان داد که هر یک از این ده ناحیه از نظر حجمی از فردی به فرد دیگر به هر حال متفاوت بود، و توزیع آماری آن در جنس دیگر فقط کمی تغییر می‌کرد، به عبارتی فقط نرهای بیشتر یا کمتر بود. یوئل و همکارانش دریافته‌اند که افراد خیلی کمی هستند که برای هر ده ناحیه بالاترین مقدار «مردانه» یا «زنانه» را نشان می‌دادند؛ در عوض، بیشتر افراد الگویی از مقادیری را نشان می‌دادند که عمدتاً در مناطقی قرار می‌گرفت که با هم تداخل داشت، و فقط گرایش کلی به یکی از دو انتهای مردانه یا زنانه را نشان می‌داد. محققان به این نتیجه رسیدند که تمایز آشکار و قاطعی میان مغز مردان و زنان وجود ندارد. به عبارت دیگر، چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد. در عوض، به نظرشان چنین رسید که مغز هر فرد «تلفیقی» از نواحی مردانه‌شده و زنانه‌شده است، و معنای ضمنی آن این است که نباید انتظار داشت که رفتار زن و مرد تفاوت‌های جنسیتی با منشاء زیست‌شناختی داشته باشد.

با وجود این، چند ماه نگذشته بود که چند پژوهشگر دیگر نشان دادند که همان داده‌ها را به نحوی بسیار موثق می‌توان برای دسته‌بندی مغز افراد به مغز مردانه یا زنانه به کار برد. هر چند بر اساس حجم هر ناحیه‌ی منفرد نمی‌توان جنسیت را پیش‌بینی کرد اما، تحلیل چندمتغیر تمایز بسیار خوبی را به دست می‌دهد. بر اساس این قرانت، مغز مردان و زنان دوشکلی، با دو شکل کاملاً متفاوت، مانند اندام‌های تناسلی، نیست بلکه، مجموعه‌ی همبسته‌ای از تغییرات در اندازه‌ی اجزای گوناگون مغز را نشان می‌دهد، مشابه همان چیزی که در چهره‌های مردانه و زنانه دیده می‌شود، که در عین حال به راحتی قابل تشخیص است. در سال ۲۰۱۴ مادورا اینگالالیکار عصب‌شناس و همکارانش در پوهنتون پنسیلوانیا پژوهش دیگری در تصویربرداری عصبی را انجام دادند که توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرد زیرا به تفاسیر متضادی انجامید. آن‌ها ارتباطات میان نواحی مغز را اندازه‌گیری کردند، و بعضی تفاوت‌های جنسیتی در ساختمان مغز یافتند، به این ترتیب که زنان معمولاً ارتباطات بیشتری میان دو نیمکره‌ی مغزشان دارند، و مردان در هر نیمکره‌ی مغزشان ارتباطات کمی بیشتری از جلو به عقب نیمکره دارند. داده‌ها کمابیش قاطع به نظر می‌رسیدند، و با یافته‌های پیشین مبنی بر ارتباط بیشتر میان نیمکره‌های مغز در زنان سازگار بودند. اما باز هم، از پژوهشگران به علت چگونگی تفسیرشان از یافته‌ها انتقاد شد. آن‌ها - کمابیش دلبخواهی - حدس زده بودند که «مغز مردان چنان ساخته شده است که ارتباط میان ادراک و عمل هماهنگ با آن را آسان کند، در حالی که مغز زنان چنان طراحی شده است که ارتباط میان شیوه‌های پردازش تحلیلی و شهودی را آسان می‌کند». آن‌ها هنگام انتشار یافته‌هایشان در مطبوعات ادعا کردند که این تفاوت‌ها می‌تواند نشان دهد که چرا «مردان احتمال بیشتری دارد که در یادگیری و اجرای کار واحدی که در دست دارند، مثلاً بایسکل سواری یا پیدا کردن مسیر حرکت، بهتر باشند، حال آن که زنان در حافظه و شناخت اجتماعی ماهرترند، که سبب می‌شود برای انجام دادن چند کار با هم و پیدا کردن راه‌حلی‌هایی که به درد گروه بخورد مجهزتر باشند.»

در غیاب هر گونه ربط علنی میان تفاوت‌های مشهود در ساختار مغز و در رفتار، چنین ادعاهایی کاملاً مبتنی بر حدس و گمان است. همچنین مثال‌های انتخاب‌شده از تفاوت‌های جنسیتی فرضی در رفتار به طور خاص متقاعدکننده نبود (آیا مردان واقعاً از نظر روان‌شناختی برای بایسکل سواری مناسب‌ترند؟). چنین ادعاهایی متکی بر استنتاج‌های تأییدنشده‌ای است مبنی بر وجود روابط دقیق میان اندازه‌ی اجزای مغز و انجام دادن اعمال پیچیده‌ی انسانی. چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد. پایان قسمت چهارم (ادامه دارد)